

به قلم گری اینریگ
ترجمه از فریدون موخوف

بدن مسیح

از کتاب «حیات در بدن او» به قلم گری اینریگ

کلیسای عیسی مسیح یک انستیتو نیست، وجودی زنده است، بدن زنده مومنین. کاربرد این حقیقت ساده بسیار عظیم است، لیکن مسیحیت مدرن با آن تأکید زیادی که بر ساختمان و تشکیلات و برنامه و جلسه دارند، آن را تیره و تار کرده‌اند. از این رو هم مردم کلیسا را ساختمانی تصور می‌کنند، که گاهی از مردم پر می‌شود. برای عده‌ای هم کلیسا جلسه‌ای است که روزهای یکشنبه به مدت یک تا دو ساعت برگزار می‌گردد و دوباره بعد از یک هفته تکرار می‌گردد. در تباین با اینگونه مفاهیم از کلیسا، عهد جدید توصیف دیگری از کلیسا را عرضه می‌دارد و آن را به عنوان وجودی زنده توصیف می‌کند، بدن زنده مومنین که در یک زندگی مشترک به یکدیگر وابسته‌اند. اگر ما مومنین به عیسی خداوند هستیم، در واقع خود کلیسا هستیم نه شرکت کنندگان در آن.

این تأکید در آن زبانی یافت می‌شود که روح‌القدس مومنین را به توصیف خود بدان هدایت کرد... این واژه «اکلیسیا» می‌باشد و «جماعت»، «جمع»، و «جمع شدن مردم» را معنی می‌دهد. در عهد جدید این واژه جمع شدن شهروندان «افسس» (اعمال ۱۹: ۳۲، ۳۹، ۴۱) و جمع شدن قوم اسرائیل را در بیابان (اعمال ۷: ۳۸) را توصیف می‌کند. هرچند، در زمینه مسیحی قوم خدا را در این دنیا توصیف می‌نماید. جالب است بدانیم که این واژه در عهد جدید به هیچ وجه به جهت توصیف بنا و ساختمان و محل جلسه و تشکیلات بکار نرفته است. کلیسای خدا از مردم تشکیل یافته است، نه از چوب و سیمان.

این مفهوم با اینکه چنین ساده جلوه می‌کند، ولی برای بسیاری وقت زیادی می‌گیرد که واقعا این مفهوم را هضم نمایند. مردم اصرار دارند که پیوسته کلیسا را به عنوان بنایی که در آن نشست، و یا تشکیلاتی که بدان عضو شد، و یا جلسه‌ای که در آن شرکت کرد، توصیف می‌کنند. هیچ چیز تأسف انگیزتر از این نیست که مردم را هفته به هفته در ساعت ۱۱ صبح یکشنبه در کلیسا ببینی. این افراد مسیحی هستند. به خداوند عیسی مسیح ایمان آورده‌اند. ولی تنها کاری که می‌کنند، این است که «به کلیسا می‌روند.» من از نیامدن آنها به همه جلسات کلیسایی ناراحت نیستم؛ ناراحتی

من از آن جهت است که این افراد هرگز معنی و مفهوم کلیسا را درک نکرده‌اند. آنها کناری ایستاده‌اند و صرفاً تماشاچی هستند، حال آنکه دیگران زندگی در بدن مسیح را به شکلی واقعی تجربه می‌کنند.

کلمه «کلیسا» قوم خدا را در عهد عتیق به دو طریق توصیف می‌کند. نویسندگان عهد جدید به غیر از مفهوم جمع مومنین، از این واژه به جهت توصیف کلیسای جهانی نیز استفاده کردند که شامل تمامی مومنینی می‌شود که از روز پنطیکاست تا زمان ربوده شدن به عیسی مسیح ایمان آورده‌اند و خواهند آورد. و این مطلب یادآور وحدت فرزندان خدا در جمع مسیحی است. این کلیسا به شکل فیزیکی دور هم جمع نخواهد شد، مگر زمانی که همه در حضور منجی خود هستیم. ولی در هر حال در او همه ما یک هستیم. این جمع توسط روح‌القدس شکل می‌گیرد و چنانکه روح‌القدس می‌فرماید: « زیرا که جمیع ما به یک روح در یک بدن تعمید یافتیم، و همه از یک روح نوشانیده شدیم.» (اقرنتیان ۱۲: ۱۳).

با این وجود استعمال بسیار معمول «کلیسا» به جهت توصیف یک جمع و یا کلیسا و یا مجمع محلی مومنین به عیسی مسیح است. در سطح کلیسای محلی است که واقعیات بزرگ اهداف خدا در عیسی مسیح به شکل مشهود در این دنیا متجلی می‌گردد.

حال با داشتن این مفهوم در ذهن به بررسی اصول بزرگ حیات در بدن مسیح بپردازیم، اصولی که روح‌القدس آن را در مورد «کلیسا» بیان می‌دارد. پولس اغلب حقیقت «کلیسا» را با مقایسه آن با بدن انسان توصیف می‌کند، که به راحتی از جانب همه انسانها در هر سن و جنسی که باشند، قابل درک است. در رومیان ۱۲: ۴ و ۵ سخنی را که پولس در اقرنتیان ۱۲: ۱۲ - ۲۷ و افسسیان ۴: ۱ - ۶ بیان می‌دارد، به شکلی خلاصه می‌بینیم:

زیرا همچنان‌که در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کار نیست، همچنین ما که بسیاریم، یک جسد هستیم در مسیح، اما فردا اعضای یکدیگر.

بدن سالم

در این متن، در رابطه با حیات در این بدن روح‌القدس سه حقیقت مهم بیان می‌کند که هم در مورد کلیسای جهانی و هم در مورد کلیسای محلی مصداق دارد و اراده خدا را تأیید می‌نماید. واقع هیچ کلیسایی نمی‌تواند بدون وجود این سه صفت مشخصه به حیات خود ادامه دهد. اولین حقیقت در مورد بدن وحدت و اتحاد آن است. فقط یک بدن مسیح وجود دارد، و این بدن را فقط یک سر است. اتحاد کلیسای مسیح اتحاد تشکیلات سازمان فرقه‌ای - مذهبی نیست.

همشکلی افکار و شیوه زندگی هم نیست. اتحاد باهم کلیساهای دنیا هم نیست. اتحادی است که روح القدس ایجاد می‌کند و هر فرد مسیحی اصیل را به سوی مسیح و بدن او می‌کشاند و او را در آن جای می‌دهد. از این رو، این اتحاد، وحدت یک زندگی مشترک است که از طریق ایمان به خداوند عیسی به هر یک از ما عطا شده است.

وحدت کلیسای مسیح واقعی است که از تمامی موانع و جداییهای ایجاد شده به وسیله انسانها پیشی می‌گیرد. ولی باید بر این حقیقت تأکید نمایم که فقط آن دسته از افراد که به جهت نجات خود عیسی مسیح خداوند را پذیرفته‌اند، عضو بدن مسیح هستند. برای انسان این امکان وجود دارد که عضو کلیسای محلی و یا فرقه‌ای باشد، ولی عضو بدن مسیح نباشد. ولی زمانی که مرد و یا زنی به مسیح ایمان می‌آورد و با دیگر مومنین یک می‌گردد و در آن وحدت هفت لایه روح القدس (افسیان ۴: ۴ - ۶) شریک می‌شود، و مسئولیت سعی و تلاش جهت حفظ «یگانگی روح در رشته سلامتی» (افسیان ۴: ۳) بر دوش او نیز قرار می‌گیرد.

حقیقت اتحاد و وحدت بدن اهمیت زیادی برای کلیسای محلی دارد. مناقشات و عدم وحدت در کلیسا انکار مستقیم کار روح القدس به حساب می‌آید و باید با تمامی قوا آن را رد کرد. محبت و اتحادی که در کلیسای اولیه وجود داشت، موجب شد که دنیای اطراف آنها با شگفتی اعلان کنند: «بینید چقدر به هم محبت دارند.» «سلسوس» یکی از دشمنان آن روزهای مسیحیت چنین می‌گوید: «بینید این مسیحیان حتی پیش از اینکه با هم آشنا شوند، یکدیگر را دوست می‌دارند.»

یکی از مهمترین مقدمه‌ای که پیش از سخنرانی من در جمعی ابراز شد، چیزی بود که یکی از دانشجویان دانشگاه شهر ما بیان داشت. به جمع گفت که در آن روزهای اول ایمان خود به کلیسای ما آمده بوده و در آن جمع به غیر از یک و یا دو نفر کسی دیگر را نمی‌شناخته. ولی در حین خروج سه یا چهار خانواده از او دعوت کرده بودند که ناهار را با آنها باشد. تا به آن موقع این مطلب را متوجه نشده بود که عضوی از خانواده خدا بودن چه معنی دارد، جایی که افراد کاملاً غریبه آغوش خود را به سوی او به عنوان برادر در مسیح می‌گشایند. آنچه که این مقدمه را برایم بیشتر جالب کرد، این بود که بعد از سخنرانی چندی دیگر از دانشجویان به نزد من آمدند و از تجربه مشابهی که آنها نیز در کلیسای ما داشتند، سخن گفتند. کیفیت وحدت متجلی شده در مسیح باید همیشه در مورد کلیسا مصداق داشته باشد. ولی ما کسانی نیستیم که فقط در غذا خوردن شریک می‌شویم. کسانی هستیم که در عیسی مسیح، حیات را سهم می‌گردیم.

دومین حقیقت در زندگی این بدن «گوناگونی» است. مومنین با اینکه همه «در روح یک» هستند، لیکن همه مانند هم نیستند. «زیرا اگر همه بدن چشم می‌بود، گوش کجا می‌بودی؟ و اگر همه بدن گوش می‌بود، قدرت بوییدن کجا می‌بودی؟» لازم است این مطلب را همینجا بدانیم که خداوند

عیسی مسیح به هر فرد ایماندار عطا و یا عطایایی ویژه بخشیده است. ما همه، همانند هم نیستیم و باید خدا را بخاطر آن شکر کنیم. این گوناگونی زیبا در جمع مومنین نیت و مقصد خود خدا است «به جهت منفعت.» (اقرنتیان ۱۲: ۷).

قبول این گوناگونی که از جانب روح القدس عطا شده است، نسبت به عطایای روحانی دیدی صحیح در ما ایجاد می‌کند. کسی که عطایای مشهود بارزی دارد، باید به یاد داشته باشد که این عطایا از جانب روح القدس به او بخشیده شده است و جایی برای غرور وجود ندارد. کسی که عطایای او به نظر کم اهمیت می‌رسد، باید به یاد داشته باشد که به همان شکل که همه اعضای بدن برای عملکرد درست آن ضروری است، به همان شکل نیز هر عطا و هر فرد ایماندار برای عملکرد بدن ضروری و مهم می‌باشد.

سومین جنبه مربوط به حیات کلیسا، «وابستگی متقابل» است. این جنبه آشکارا از جنبه‌های اتحاد و گوناگونی مشتق می‌گردد و از این جهت هم «و چشم دست را نمی‌تواند گفت که محتاج تو نیستم یا سر پایها را نیز که احتیاج به شما ندارم.» (اقرنتیان ۱۲: ۲۱) زیرا ما «فرداً اعضای یکدیگر» هستیم. (رومیان ۱۲: ۵). به زبان ساده‌تر، ما مومنین به یکدیگر احتیاج داریم. از آنجا که هیچ ایمانداری تمامی عطایا را مالک نیست و ایمانداری دیگر از عطایی برخوردار است که ما بدان نیاز داریم، زندگی‌های ما در یک شبکه وابستگی متقابل به یکدیگر متصل است.

این وابستگی متقابل به شکلی زیبا در داستان مربوط به «دانلد گری بارنهاوس» تصویر شده است. چند سال قبل دو دانشجوی از کالج حقوق «شیگاگو - کنت» فارغ‌التحصیل شدند. شاگرد اول کلاس مرد نابینایی به نام «آورتن» بود. آورتن در زمان دریافت مدرک و جایزه شاگرد اولی خود، اصرار بر آن داشت که نصف این جایزه باید به دوست او «کسپریزاک» اعطا گردد. آنها با یکدیگر در کالج آشنا شده بودند، زمانی که «کسپریزاک» که خود یکی از بازوهایش را از دست داده بود، آورتن را در پایین آمدن از یک سری پله‌ها کمک نمود. این آشنایی عمیق‌تر شد و بین آنها دوستی بسیار نزدیکی رشد نمود و نمونه‌ای از وابستگی متقابل گشت. مرد نابینا کتابهایی را که مرد بدون بازو در طول مطالعه مشترکشان به صدایی بلند می‌خواند و بدین ترتیب ضعف هر کدام از آنها برطرف می‌گردید. بعد از فارغ‌التحصیلی آن دو تصمیم داشتند که با هم دفتر وکالت باز کنند.

از آنجا که هیچیک از مومنین به تنهایی کامل نیست، هر کدام باید به احتیاجات دیگران را در حیطه قوت و توان برسند و خدمت کنند. و این روانه البته که دوطرفه و متقابل است. این همان تجربه زنده مشارکت در کالبد مومنین محلی است. کلمه‌ای که عهد جدید برای مشارکت به کار می‌گیرد، «کویونیا» می‌باشد. و معنی بنیادین این کلمه در واقع همان رابطه نزدیک و شریک شدن در زندگی مشترک می‌باشد. چنین مشارکتی را نمی‌توان با مطالعات روانکاوانه و یا با کاربرد اصول

پویایی گروهی به وجود آورد. این امر در واقع، همان «شرکت روح القدس» می باشد (۲قرنن میان ۱۳: ۱۴)

مشارکتی این چنین مومنین را در احتیاجی مشترک گرد هم جمع می کند. ما را لازم است که در مقام خانواده به یکدیگر خدمت کنیم. چنین مشارکتی به خوبی آگاه است که منظور از «بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید»، چیست. (غلاطیان ۶: ۲). تجربه این زندگی مشترک به طریقی است که «اگر یک عضو دردمند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عزت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند.» (۱قرنن میان ۱۲: ۲۶).

بدنی که عمل می کند

مفهوم «حیات بدن» چند کاربرد بسیار مهم دارد:

۱- در کلیسای محلی باید ایمانداران تشویق شوند که عطایای روحانی خود را کشف و آن را به کار گیرند. در کلیسا نه جایی برای فروتنی بیراهه رفته وجود دارد و نه جایی برای مبالغات بر خود محوری و خود مهم شماری استوار است. در همین زمینه است که پولس مومنین را به تشویق می گوید: «فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است مکنید بلکه به اعتدال فکر نمایید، به اندازه آن بهره ایمان که خدا به هر کس قسمت فرموده است.» (رومیان ۱۲: ۳).

۲- باید این مطلب را روشن ساخت که «حیات بدن» فقط در جلسات کلیسایی صورت نمی گیرد، بلکه حیاتی است مشترک که مومنین در مسیح آن را با هم دارند. چنین حیاتی را نمی توان صرفاً به یک جلسه صبح یکشنبه محدود کرد.

۳- این مطلب باید تأکید گردد که «حیات بدن» شریک شدن همه مومنین را طلب می کند. اگر به دنبال آن هستیم که مفهوم کتابمقدسی «مشارکت» را به شکلی واقعی تجربی کنیم، باید از هرگونه جدایی بین «خادمین» و «خدمت‌ها» پرهیز شود. ما خدمت، عملکرد، و مسئولیت خود را در بدن خواهیم داشت و این خدمت را نمی توان به عهده خادم حقوق بگیر کلیسا انداخت. فرض این مطلب که خادمین حقوق بگیر و داوطلب برای انجام امور بدن وجود دارند، این خطر را به وجود می آورد که هیچ کاری صورت نگیرد و یا این خادمین را در زیر باری که قادر نه حمل نیستند، خرد کند. چنین مفهومی در حیات بدن اختلال ایجاد می کند.

۴- برای به وجود آوردن مشارکتی اصیل در کلیسای محلی باید تعهد وجود داشته باشد. این سخن به این معنی است که کلیسا از سر نو به شکلی چارچوب بندی شود که برای خدمات متقابل افراد به یکدیگر فضا ایجاد کند. و همین امر موجب تجلی محبت مسیحی به شکلی عملی خواهد بود. این مطلب مستلزم تمییز روحانی و تربیت مومنین در امر عطایا خواهد بود. این سخن به این معنی است که مومنین باید از پيله‌های کلیسایی سنتی بیرون آیند و به دنبال مشارکت اصیل باشند. و اگر این امر با هدایت و عطای روح القدس باشد، مسلماً بر موانع انسانی چون شکاف بین‌نسلی، گوناگونیهای نژادی، و تفاوت‌های اقتصادی فائق خواهد آمد. مشارکت مسیحی «کلوپ مسیحی» نیست. بلکه زندگی مشترک و عمیق و پر از محبت در خداوند ما عیسی مسیح است.

۵- در راستای این هدف، جلسه کلیسای محلی باید از آنچه که در کتاب مقدس هست، نمونه گیرد و چارچوب بندی شود. نمونه‌ای که در آن عطایای روحانی و دعا و پرستش به آزادی به عمل کشیده می‌شدند و تمرکز آن بیش از هر چیز دیگر بر عیسی مسیح بود که خود بزرگترین منبع و منشأ مشارکت در کلیسای اولیه به شمار می‌رفت. چنین مدلی امروز نیز می‌تواند به عمل کشیده شود. البته که برخی از مسیحیان برای چنین جلساتی روی خوش نشان نخواهند داد، زیرا نمی‌توانند صرفاً کنار بنشینند و تماشاچی باشند. لیکن نباید بگذاریم چنین مقاومتی مانع آن شود که آنچه را که باید انجام ندهیم.

۶- عطایایی که در جلوی چشم جمع صورت نمی‌گیرند، نباید کم اهمیت شمرده شوند.

بدن مسیح چنان طرح‌ریزی شده است که ما را در احتیاجی که به یکدیگر داریم، تعلیم می‌دهد و ما را یادآور می‌شود که به فکر یکدیگر باشیم. برای دنیایی که نظاره‌گر ما است، باید یک بودن خود را در مسیح نشان دهیم؛ اینکه در محبت متحد شده‌ایم و زندگی مشترک داریم. چنین وحدتی هم‌رنگی و هم‌شکلی نیست. آن آگاهی است که از جانب روح القدس در رابطه با احتیاجات متقابلمان به ما عطا شده است و تشخیص و قبول این مطلب که گوناگونی از جانب خود خدا عطا شده و برای سلامتی و بلوغ بدن ضروری است. «اتحاد، گوناگونی، وابستگی متقابل». این سه واژه نباید فقط به شکل شعار در زبان کلیسای محلی بیچرخد، بلکه باید تجربه‌ای از جانب خدا برایشان باشد.

